

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ غَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسِّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا ذُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾

### آیا تقریر و سکوت امام حجت است؟

روایتی از امام جواد عرض شد که باعث شبهه یا سوالی شد. این روایت در نوع خودش کم نظیر است. روایت این بود که از رؤسای اوقاف قم، شخصی خدمت امام می‌رسد و می‌گوید مقداری از این پول‌های اوقافی را ما خوردیم، شما حلال کن! حضرت می‌فرمایند: «أَنْتَ فِي حِلٍّ»، منتهای مراتب بعد که می‌رود حضرت به اطرافیان می‌گویند: اوضاع را تماشا کن! رفته پول اوقافی را خورده و از ما حلالیت می‌طلبد. گیرم که ما حلال کردیم، این باید پس فردا جواب خدا را بدهد!

یعنی حتی اگر یک امامی گاهی در حلالیت طلبیدن، حلال کند، منتهای طرف باید جواب پس بدهد؛ مثل کسانی که می‌روند خمس تسویه می‌کنند. یک ننه من غریب‌بازی در می‌آورند و حلالیت می‌گیرند. این فکر می‌کند حسابش را تسویه کرده، در صورتی که پول سهم امام را خورده و دارد با ننه‌من غریب‌بازی پیش نماینده امام کار را حل و فصل می‌کند. فکر می‌کند الان سر چه کسی را شیره مالیده؟ حلالیت این‌ها نیست! به این کار نمی‌گویند حلالیت طلبیدن! چون خداوند طرف را زیر سؤال می‌برد با این که پیش خود امام رفته و حلالیت گرفته! کسی که آمده نزد امام جواد، رئیس اوقاف قم بوده، حالا امام چه بگوید؟!

چرا حضرت امیر استاندارهای خلفکار را عزل نمی‌کردند؟

در این روایت شبهه شده که چطور ممکن است امام با مدیران وقت خودش این چنین برخوردی کرده باشد. جالب است که امام بعد از این برخورد این مدیر را عزل هم نمی‌کنند که این شبهه خودش یک بحث مجزا و مفصلی است که ما یک جور اصول‌گرایی از ائمه انتظار داریم که نه درست است و نه اصلا واقع می‌شود! بسیاری از استاندارهای امیرالمؤمنین مورد شماتت خود امیرالمؤمنین قرار گرفتند، ولی حضرت به استاندار دست نمی‌زنند! نامه‌های آن در نهج‌البلاغه هست. چرا؟ چون مگر چندتا آدم وجود دارد؟ هرکسی پایش را در کار اجرا بگذارد این را متوجه می‌شود. یک شرکت را به دست بگیرد متوجه می‌شود که خیلی وقت‌ها ممکن است شما راضی نباشی، با معاونین خودت مشکلات داشته باشی، ولی این جوری نیست که شما به راحتی او را کنار بگذاری! آیا فکر می‌کنی یک قفسه آدم وجود دارد که به راحتی کسی را جایگزین کس دیگر می‌کنند؟! با کسی که مدت‌ها کار کردی و داری حکومت می‌کنی و جریان زندگی را می‌چرخانی، این یک مدل دیگر است. امیرالمؤمنین را وقتی در زمان خلفا می‌بینید، می‌بینید خیلی معترض است؛ به این معنی که یک نگاه جالبی به حکومت دارد. واقعا مشاوره‌های جدی می‌دهد. دیدید بعضی می‌گویند: دیگی که برای من نجوشد بگذار سر سگ بجوشد! حکایتشان با اسلام و انقلاب این گونه است که اگر گروه ما آمد سر کار که خوب و گرنه می‌زند زیر میز! ولی می‌بینید امیرالمؤمنین آن مشاوره‌هایی که می‌دادند واقعا در حد حمایت بود. حالا شما زیر میز زدی، آخرش چه می‌شود؟ آخرش اسلام سیلی می‌خورد. تا چه کسی این حرف‌ها را درست بفهمد. این جا اگر اسلام سیلی بخورد، چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی زندگی امیرالمؤمنین را می‌بینید، می‌بینید کاملا مطیع فرامین خلفاست و مشاوره‌های جدی می‌دهد برای این که این وسط اسلام سیلی نخورد.

### امیرالمؤمنین مشاور خلفا

در بحث تفرقه در قرآن در ماجرای سامری می‌بینید وقتی که حضرت موسی ریش حضرت هارون را می‌گیرد که چرا گذاشتی این‌ها گوساله پرست بشوند؟ حضرت هارون پیغمبر است و توجیهی می‌کند که بعد آن قرآن جوابی نمی‌دهد! می‌گوید: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (طه: ۹۴)؛ من ترسیدم بگویند تو بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی. ترسیدم اگر یک جور دیگر عمل کنم باعث تفرقه بین بنی اسرائیل بشود؛ یعنی

این قدر موضوع وحدت موضوع جدی تلقی شده که هرچقدر همه زور دارند باید بزنند این وحدت اتفاق بیفتد. ضمن این که روی اصول و موازین تأکید می‌شود، ولی می‌بینید خود امیرالمؤمنین در زمان خلفا اصلاً به عنوان یک عنصر یاغی مطرح نبوده، یک مشاور جدی بوده، البته در آن دوره حضرت به حاکمیت وقت اعتراضاتی دارند که مثلاً احکام و نوافل چرا این جور است؟ ولی وقتی خودشان سر کار می‌آیند، به نظر می‌آید که از آن موازین دارند کوتاه می‌آیند و می‌گویند: من اگر می‌خواستم همان چیزها را خودم اجرا بکنم، می‌بینید نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان! حضرت می‌گویند: ما زمان پیغمبر نافله را به جماعت نمی‌خواندیم ولی در مقابل حرف حضرت، فریاد «وَأَسْنَتُ عُمَرَ» بلند شد! داشت لشکر از هم می‌پاشید؛ لذا فرمود: <sup>۱</sup> اگر این کار را می‌کردم که دیگر لشکری باقی نمی‌ماند.

این می‌شود حکومت در فضای واقعی، نه این که مثلاً یک ماه حضرت حکومت می‌کرد و می‌زد و همه چیز را خراب می‌کرد و بعد هم می‌زدند می‌کشتندش و حکومت ساقط می‌شد و بعد ما یک عنصر بسیار عظیم در ذهنمان می‌پروراندیم. این که حکومت کردن نیست! باید اولویت‌ها محفوظ بماند که چه چیزی دست می‌زنند و چه چیزی را دست نمی‌زنند و آخرش این حاکمیت دینی باید بماند تا بتواند احکام را یک به یک اجرا بکند تا حضرت بیاید. می‌فرماید: «لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ» (نهج البلاغه: حکمت ۲۷۲)؛ اگر پایم از این گل و لای به درستی بیرون بیاید، یک چیزهایی را تغییر می‌دهم، ولی نمی‌خواهم یکهو شیرجه بروم و همه چیز را تغییر بدهم. این می‌شود حکومت در فضای واقعی، حتی گاهی ممکن است دم بعضی را تحت عنوان مؤلفه‌القلوب ببیند (البته نمی‌خواهم بگویم مؤلفه‌القلوب فقط همین معناست، ولی چنین فهم‌هایی هم از این تعبیر وجود دارد) بعضی یک گیرهایی دارند که باید با پول ساکتشان کرد؛ و گرنه چرا سهمی از مؤلفه‌القلوب دارد؟ دین این را درون خودش طراحی کرده. طرف یک گیرهایی دارد، ولی کافی است یک خرده یک چیزهایی به او بدهند. این با پول تألیف قلوب می‌شود. این که چنین چیزهایی در کار اهل بیت هم بوده، که اصلاً به اهل بیت می‌گفتند این‌ها صاحب صُرّه هستند؛ یعنی کیسه و همیان‌های پول داشتند که با این‌ها گیر ذهنی افراد را برطرف می‌کردند. بالاخره بعضی با پول گیر ذهنی‌شان برطرف می‌شود.

بعضی الکی حرف می‌زنند و می‌گویند: ببین! امیرالمؤمنین نامه می‌نوشت و افراد را داغان می‌کرد، عزل می‌کرد! نه! حضرت علی وقتی نامه می‌نوشت اولاً نامه‌ها را سرگشاده نمی‌نوشت، این‌ها بعداً در تاریخ آمده و مانده، نه این‌که نامه را گذاشته روی سایت «www.ali.com»! نامه را به صورت خصوصی به استاندارها می‌نوشته. ثانیاً نوع این نامه‌ها را ببینید حضرت نامه نوشته و طرف را هم عزل نکرده، با این‌که یک سر و تن از او شسته‌اند. این‌ها حکم واقعیت‌هاست.

### سکوت معصوم نشانه رضا نیست

(سؤال): بحث همین است که حتماً نمی‌شده. نکته‌ی بحث نهی از منکر یا تقریر معصوم همین است که در علم اصول می‌گویند: هر تقریر و سکوت معصوم علامت رضا نیست؛ مثلاً روایت داریم که طرف پیش امام صادق است و حضرت از کسی شاکی است بعد کسی می‌گوید: بروم بکشمش؟ حضرت می‌گویند: نه! تا سه بار حضرت اظهار ناراحتی از کسی می‌کنند و او می‌گوید: بروم بکشمش که بار سوم حضرت سکوت می‌کنند. این سکوت یعنی چه؟ این‌ها مجمل است؛ آیا یعنی که سه بار گفتم نه دیگر؟! یا معنی اش این است که برو بکش! دقیقاً معنی این سکوت را نمی‌شود فهمید. در علم اصول می‌گویند: هر سکوتی علامت رضا نیست؛ مثلاً فرض کنید بعضی یک چیزهایی جلوی آقا می‌گویند که بعضی دیگر می‌گویند چرا آقا این حرف‌ها را گوش می‌کنند؟! چرا چیزی نمی‌گویند؟ واقعیت این است که توی دهن همه نمی‌شود زد. مثلاً از سید خراسانی می‌گویند: اولاً آقا نمی‌داند که خودش سید خراسانی هست یا نیست، حتی اگر هم بداند که نیست نمی‌تواند توی دهن این و آن بزند. این‌که ائمه چه جوری مدیریت می‌کنند این حرف‌ها را. بعضی چیزهاست که آقا ناراحت می‌شوند ولی باید گفت؛ مثلاً ما رفتیم بیت رهبری یک روضه‌ای خواندیم و گفتیم این جا بیت نایب عام امام زمان است. مسئولین گفتند: آقا ناراحت می‌شود گفتیم: ناراحت بشود! ما که به این که اعتقاد داریم که! ممکن است به کسی بگویید عالم آل محمد و او بگوید من ناراحت می‌شوم این را به من می‌گویید! خوب ناراحت بشود!

گاهی با نگفتن‌ها ممکن است یک اندیشه‌ای فراموش بشود، لذا هر سکوتی علامت رضا نیست. این رفتارها کاملاً در روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. ممکن است جایی اگر امام بزند و حال طرف را بگیرد، فتنه‌ای درست

شود. به حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه گفتند: چرا شما به طلبه های درس نخوان شهریه می دهید؟ گفتند: ما به بعضی شهریه می دهیم دستمان را بگیرند و به بعضی شهریه می دهیم که پاچه مان را نگیرند. لذا در علم اصول در بحث تقریر می گویند: چون تقریر از سکوت معصوم در می آید، میزان دلالتش خیلی ضیق است و به یک قدر متیقن هایی باید اخذ کرد و اگر احتمالات دیگری در آن برود، می بینید که راحت نمی شود از تقریر دلیل استخراج کرد.

(سؤال): می خواهیم همین را بگوییم که ممکن است امام روی محذوراتی دارد مثلا می گوید: من حالالت کردم. ما نمی توانیم همه گفتار ائمه را روی یک حالت تصور کنیم؛ مثلا در نهج البلاغه علما می گویند: فلان کلام «علی سبیل مطایبه» است؛ یعنی شبیه شوخی گفته شده، یا داریم «الْمَرْئَةُ شَرٌّ كُلُّهَا»؛ زن شر است همه اش و بعد دارد «وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْهَا» (حکمت ۲۳۰)؛ شرتر از آن این است که هیچ چاره ای از زن نیست. همین که این را می گویم می بینید لبخند به لب همه می نشیند و این حاکی از چیست؟ «علی سبیل مطایبه» شبیه همین چیزی است که ما می گوییم که «زن بلاست خدا هیچ خانه ای را بی بلا نکند» از این آدم چه می فهمد؟ ائمه هم از مدل های جاری در صحبت خودشان استفاده می کردند؛ یعنی کسی نباید این حرف ها را در دستگاه معرفتی خودش بیاورد و بگوید، پس «الْمَرْئَةُ شَرٌّ كُلُّهَا»؛ یعنی نباید راجع به این کلام بحث معرفتی کرد که این فضای سخن را عوض کردن است. ائمه این جوری هم حرف می زدند که طرف پرسیده حلال است؟ و حضرت گفته اند بله حلال است! آدم از این چه می فهمد؟ یک موقع خصوصی می آید می گوید: آقا ما را حلال کنید و یک موقع هم در یک جمعی و با ویژگی های فردی خودش می پرسد حلال است؟ و حضرت می گویند حلال است. بحث همین است که خود شخص باید بداند که چه کار کرده! تو پول اوقاف را خورده ای! گاهی طرف پول اوقاف را از این جا برده و جای دیگر خرج مصالح مسلمین کرده، بعد می آید به امام می گوید: ما بودجه را جابجا کردیم و این با مورد اول فرق می کند! کسی که پول اوقاف را خورده، این چه نوع حلالیت طلبیدن است؟ حتی وقتی ائمه می گویند حلال است، این باید بداند که در این نوع حلالیت طلبیدن ها اگر آدم به وجدان خودش مراجعه بکند، فرق این دو تا را می فهمد. می فهمد که این که من این جا از این ردیف بودجه پول را بردم در آن ردیف بودجه،

این یک چیز است و این که من پول اوقاف را خوردم، یک چیز دیگر است؛ یعنی خیلی این بحل بودن را جدی نگیر و خدا بعدا حسابت را می کشد.

## انواع عفو و صفح در قرآن

یک نکته‌ای که در بحث عفو و صفح در قرآن است، همین است که ما دو جور عفو و صفح در قرآن داریم: یک جور آن در بستر فضای مثبت آیات است. «وَلْيُغْفِرُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور: ۲۲)؛ شما عفو و صفح کنید تا خدا شما را عفو و صفح کند. یک جور عفو و صفح دیگر هم هست. سوره مائده آیه ۱۳ را نگاه کنید! «فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ ما آن‌ها را به خاطر نقض میثاق لعنت کردیم و قلب‌هایشان را قسی قرار دادیم. این بحث قلب قساوت قلب یک نکته‌ای است در قرآن و فقط به این نیست که طرف گریه‌اش نمی‌گیرد و انفعال‌های نفسانی پیدا نمی‌کند، بلکه از علامت‌های قساوت قلب این است که خیلی راحت در دین دست می‌برد. آیه این نیست که «قلوبهم قاسیه و يحرفون الكلم عن مواضعه»، بلکه این است که «قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةٌ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» این تحریف توضیح همان قساوت قلب است. ادامه آیه دارد: «وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» اصلا این یک pak (بسته) معرفتی است.

در این بسته معرفتی بحث تضرع داریم که خدا رسولان را فرستاده تا تضرع بکنند. مگر مردم در باسء و ضراء تضرع نمی‌کنند؟ آیا رسولان آمده‌اند مردم گریه و زاری بکنند یا قرار است اتفاق دیگری بیفتد؟ اتفاقاً مردم گریه و زاری می‌کنند، ولی قرآن می‌گوید چرا مردم گریه و زاری نمی‌کنند؟ دیگر این که درباره بسته‌ی «قساوت قلب و تضرع کردن» مستقلاً باید بحث بشود.

## عفو و صفح‌های تاکتیکی

«وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»؛ همواره تو یکسری از این یهودی‌ها اطلاع پیدا می‌کنی که به دین خیانت می‌کنند. بعد دارد «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ» این یک عفو و صفح تاکتیکی است و فرق دارد با عفو و صفح مؤمنین در جامعه‌ی خودتان که اگر خطایی کردند و بعد توبه کردند «وَلْيُغْفِرُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور: ۲۲)؛ یعنی مهلت بده فرصت بده. این عفو و صفح این نیست که طرف

خیانت می‌کند؟ حالا بکنند! تو دنیا این همه خیانت، این هم روی آن! این که معنی نمی‌دهد. این‌ها عفو و صفح‌های تاکتیکی برای مبارزه است که اصلا غلظتی که خدا و پیغمبر با منافقین انجام داده که دارد «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۷۳)؛ شما ببینید این غلظت کجاست؟ هیچ در تاریخ نقل نشده که پیغمبر با غلظت به این معنا که با درستی با این‌ها برخورد بکند، پس یا پیغمبر دستور را عمل نکرده، یا غلظت چیز دیگری است. غلظت نشان دادن در آن جا این است که یک جوری دائما بصیرت بدهی و فاصله و زمان بدهی. در سوره توبه دقیقا این تاکتیک را پیغمبر پیاده کرده. به همین صورت می‌بینید آن چه جوش زیرپوستی هست، تا زیر پوست است به آن ور نرفته و این خیلی مهم است. معلوم است سرش بالا آمده ولی هنوز نرسیده که بشود ترکاندش. می‌بینید در این موقع به جوش ور رفتن هیچ ثمری ندارد مگر این که دست و بال خودت را قرمز کرده‌ای! این جا باید فضا بدهی تا اتفاقا این بتواند بالا بیاید و رشد بکند و در آن حالت مکتوم خودش را نگه ندارد. این اتفاقا تاکتیک برخورد است.

### مباحث فقهی در پرتو جامعه ولایت‌مدار

گاهی قرآن وارد ریز مباحث می‌شود. در ابتدای این سوره، وصل شدن مراتب دین را طرح کردیم گفتیم که قرآن مباحث معرفتی، مباحث اخلاقی و احکامی را به هم وصل می‌کند و از آن طرف به مباحث ولایت وصل می‌کند. در آن آیات عجیب و غریب دارد که «الْيَوْمَ أَحِلُّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ حِلًّا لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلًّا لَهُمْ» (مائده: ۵)؛ امروز که یوم‌الولایه است و این حاکمیت شکل گرفته، طعام مسیحیان برای شما حلال و طعام شما بر مسیحیان حلال است. امروز محصنات من المؤمنات؛ زنان پاکدامن بر شما حلال. مگر تا دیروز حلال نبود؟ معلوم است که این‌ها بحث‌های فقهی نیست. یعنی شما احکام را هم در فضای مسائل اعتقادی و هم در پرتو حاکمیت ببینید. همان جا در بحث حج مجدد صحبت شد و این جا هم مبحث حج و احکام مربوط به حج می‌آید و حج را این جوری دیدن که آخرش می‌بینید دو آیه بعدش، می‌گوید: موقعیت کعبه، حج و مکه را به عنوان بیت الله الحرام محل قوام و قیام مردم درست کردیم، نه فقط قیام مؤمنین! که اگر حج کلا تعطیل بشود، خدا این امت را عذاب می‌کند. جایگاهی که خود این خانه دارد که خدا به صورت نمادین با بشر

حرف زده که چه کسی در این خانه متولد شده؟ مظهر ولایت در مظهر توحید متولد شد و این خیلی پیام دارد؛ چون نه آنجا زایشگاه بوده و نه کسی قبلا در آنجا زائیده و نه کسی بعدا زائیده و نه فاطمه بنت اسد کسی بوده که خبر نداشته چه جوری در این خانه می‌روند و می‌آیند و نه این که اطلاع نداشته که زائیدن با تمام پیامدهایش یعنی چه؟! ولی فاطمه بنت اسد در داخل خانه می‌رود و می‌زاید! این خیلی پدیده عجیبی است و عملاً مظهر ولایت در مظهر توحید متولد می‌شود. در آن خانه‌ای که «أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۹۶)؛ اولین خانه‌ای است که برای مردم نهاده شده.

(۹۵): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛ وقتی مُحْرَم هستید صید نکنید و صید هم معنی مصدری دارد؛ یعنی صید کردن و هم معنای مفعولی دارد به معنی مصید؛ حیوان صید شده را نکشید. درباره صید مفصلاتی هست که شاید ورود در آن صلاح نباشد و باید که در کتب فقهی درباره آن بحث بشود که منظور از این صید، حیوان وحشی است. این صید نکردن با سابقه «تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» (مائده: ۹۵)

(۹۵): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»

### قید غالبی و قید احترازی

«وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا»؛ و اگر یکی از شما آن را به عمد بکشد. متعمداً قید غالبی است.<sup>۲</sup>

حالا این که از کجا قید غالبی بودن فهمیده می‌شود؟ نوع قید از روایات فهمیده می‌شود؛ مثلاً در این آیه «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا»؛ چون در روایات تصریح شده که اگر کسی در حالت احرام سهواً، نسیاناً، خطئاً آن را بکشد، باید جزا بپردازد. وقتی این بحث در مجموعه روایات مطرح می‌شود، از آنجا فهمیده می‌شود که این قید قید غالبی است وگرنه اگر ما بودیم و این قید، می‌گویند اصل بر قید احترازی بودن است؛ یعنی اگر متعمداً بکشد جزا دارد؛ یعنی که غالباً آدم‌ها متعمداً کسی را می‌کشند. یکی از حکمت‌هایش هم این است که خیلی وقت‌ها هم بعضی قسمت‌هایش می‌تواند ناظر به بحث متعمداً باشد؛ مثلاً این که دارد «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ»؛ تا وبال



کارش را بچشد. حالا کسی که خطئاً بکشد؛ مثلاً داشته تیراندازی می‌کرد می‌خورد به کسی و این صید می‌شود، طبق قواعد پذیرفته شده در بحث‌های اسلامی «رُفِعَ عَن أُمَّتِي تِسْعَ»؛ ۹ چیز از گردن امت من برداشته شده که یکی از آن‌ها «خطا» است، پس این مصداق «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» نیست که این دارد وبال کارش را می‌چشد! البته کفارات را باید بپردازد ولی در این جا متعمداً ذکر شده «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ»؛ یعنی «فعليه جزاء»؛ کسی که متعمداً بکشد این باید مجازات بشود. این نکته در چند جا دارد گفته می‌شود. این که کسی متعمداً صیدی بکشد، آن کاری را که خدا نگفته بکنید، غیر از چیزی مثل زکات فطره است. در آن آیات دارد «حَدُّ مِینْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَیْهِمْ إِنْ صَلَّاتُكَ سَكَنَ لَهُمْ» (توبه: ۱۰۳)؛ شما از این‌ها صدقاتشان را بگیرید که این صدقات باعث طهارت می‌شود. تو با این صدقه داری آن‌ها را تطهیر می‌کنی. اگر این اموال در زندگی بماند باعث قذارت است. تو داری با این صدقات آن‌ها را تزکیه می‌کنی؛ رشد می‌دهی و این‌ها به نمو می‌افتند و به واسطه آن صدقه پاک می‌شوند و بر این‌ها صلوات بفرست و در حق این‌ها دعا بکن.<sup>۳</sup>

گاهی در کفارات بحث طهارت‌هایی است که می‌خواهد ایجاد بشود و اگرچه گاهی ممکن است بالمآل و در نتیجه موجب طهارت بشود، ولی در درجه اول برای کوبیدن شخص است. این که دارد: «أُخِذًا وَبَيْلًا» (مزمّل: ۱۶)؛ آن‌ها را سرکوب می‌کنند. «وبیل» کوبه‌هایی بوده که در رختشویی استفاده می‌شده و این «أُخِذًا وَبَيْلًا» یعنی این جواری می‌گیرندش و می‌کوبندش که البته بالمآل موجب طهارت‌هایی می‌شود. همین که در این دنیا دارد کفاره یک چیزی را پس می‌دهد، یا قصاص می‌شود، دارد طهارت پیدا می‌کند منتها از منهای زیر صفر تا صفر بالا آوردن اوست. نه این که از صفر می‌خواهند او را بالا ببرند. این هست که اگر انسان خطایی بکند، خدا حالش را می‌گیرد و این به معنای رشد نیست! شما خطا نکن، خود خدا بلد است رشد بدهد و جلا بدهد و طرف را در مراتب بالا ببرد و گرنه آدم مرتب خطا بکند و خدا پوستش را بکند، این مرتب دارد پایین صفر می‌رود و بالا می‌آید و با این «اخذ و بیل» می‌خواهند زنگارزدایی بکنند.

درباره کفارات هر سه جا تأکید شده به این نکته که «فَجَزَاءٌ» اولاً مجازات و در فقره بعدی می‌بینید «كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينٍ» و بعد می‌گوید «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ»؛ تا این که وبال امر خودش را بچشد. امرش یک مشکلی داشته

که باید بابت آن، مجازات بشود تا اقلا در این دنیا با خدا تسویه بکند. نه این که کسی کفاره فعلش را انجام داده و یک خرده مانده برای خودش و آن وقت برای خودش نوشابه هم باز کند! مثلا خوش باشد که ما این مقدار روزه کفاره گرفتیم!

ادامه آیه ۹۵ «مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»

جزا چیست؟ مثل آن چیزی که کشته از چهارپایان بدهد. حالا این که چه حیوانی را در حالت احرام کشته باشد، بخواهد چیزی مثل آن در بیاید؛ مثلا اگر یک گاو وحشی را کشته مثل آن در چهارپایان وجود دارد «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ»؛ که دو تا عادل از خودتان بر آن حکم بکنند، ولی گاهی مثل ندارد؛ مثلا یک آهو را زده کشته که نمی‌تواند «هدیا بالغ الکعبه» یک آهو ببرد؟ این باید قیمتش مورد محاسبه قرار بگیرد.

### تفاوت شهادت و کارشناسی

نکته: فرق است بین شهادت شاهد و قول خبره و کارشناس. شهادت شاهد باید «عن حس» باشد؛ یعنی شاهد باید صحنه را دیده باشد تا بتواند شهادت بدهد که در روایات داریم که حضرت دستشان را طرف خورشید بردند و گفتند: «بمثل هذا فاشهد أو دَعُ»؛ اگر مثل این خورشید، صحنه را دیدی شهادت بده و گرنه رهاکن! الکی حرف نزن و شهادت نده! «شهاده عن حس»؛ یعنی ببیند و بگوید فلانی فلان کار را کرد

یک بحث، بحث اهل خبره و کارشناس است؛ مثلا شما می‌خواهید راجع به یک جریان سیاسی یک کارشناسی و قضاوتی بکنید. این جا اصلا بحث شهادت نیست و این جا بحث‌ها «عن حدس» انجام می‌شود. این حدس نه به معنای بی‌خیال حدس زدن، بلکه برای آدم خبره در مقابل «عن حس»، «عن حدس»؛ یعنی نشسته کارشناسی کرده و می‌گوید: این جریان به این جا منجر می‌شود.

نکته بعدی: در بحث «ذوا عدل» که به حکم کارشناس و کار کارشناسی می‌گویند. نه این که دو تا آدم خوب پیدا کنیم که می‌شود پشتشان نماز خواند. در بحث «تناسب حکم و موضع» می‌گویند هر موضوعی باید حکم مناسب خودش را داشته باشد. شما وقتی راجع به یک راننده خوب می‌خواهید بحث کنید. راننده خوب یک مصداق دارد؛ مثل بانکدار خوب که یعنی آدم امین، ولی ما چون در این باره درست فکر نمی‌کنیم، می‌رویم

درباره ولایت فقیه از یک بانکدار سؤال می‌کنیم! که آیا شما الان ولایت مطلقه را قبول داری؟ این اصلاً نمی‌داند این بحث چی هست. بابا مگر شما به این چه سِمَتی می‌خواهی بدهی که داری این سؤال‌ها را می‌کنی؟ خوب بودن در بانک به معنی امانتداری است و این که کارش را بلد باشد. برای همین است که وقتی حضرت یوسف می‌خواهد وزیر اقتصاد و دارائی مصر بشود می‌گوید: «إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵)؛ چون آن ویژگی که باید یک وزیر اقتصاد و دارائی داشته باش این است که اولاً پول مردم را به باد ندهد یعنی علیم باشد و درثانی مواظب هم باشد یعنی حفیظ باشد. اگر جایی بخواهند فرمانده سپاه تعیین کنند آن‌جا «قوی امین» لازم است. این‌ها هر پست و مقامی سر جای خودش اقتضات خودش را دارد. در این‌جا هم که دارد «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» حکمی که می‌خواهد بکند، «عن حس» نیست؛ چون این‌جا نباید چیزی را حس کند، باید حکم کند، پس این‌جا قول خبره مطرح است و عدل در این مقام یعنی کارشناس این فن باشد. کارشناس در این‌جا مثلاً باید بداند قیمت آهو چقدر است، یا اگر کسی یک گربه را زده، این بداند گربه چقدر می‌ارزد.

### به یک کارشناس از میان خودتان مراجعه کنید

نکته مهم دیگر این آیه در «مِنكُمْ» آن است. اگر بحث خبره مطرح شد، شما به خبره‌ای از میان خودتان مراجعه کنید، حتی در حکم قیمت گربه! طرف به عنوان خبره وسط می‌آید و می‌خواهد حکمی بکند که حکمش نافذ است. اصطلاحاً می‌گویند: این خبره حکمش معارض داشته باشد. دقت کنید که حکم نافذ غیر خودتان را قبول نکنید! شما حتی به قول خبره هم که می‌خواهید استناد کنید، مگر میان خودتان خبره وجود ندارد؟ اگر خبره ندارید بروید خبره از میان خودتان درست کنید! کسی که بتواند حیوانات را قیمت بگذارد که زیر بار «غیر منکم» نرود. تا نگویند حکم یک غیر مسلمان مطاع یکسری مسلمان شد!

مقبوله عمر بن حنظله<sup>۴</sup> که یکی از دلائل روایی بر بحث ولایت فقیه است، مضمونش این است که عمر بن حنظله می‌آید به امام صادق می‌گوید: «عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟» اگر مشکلی در دین یا میراث پیش آمد چه در امور سلطانی یا قضایی، آیا این حلال است؟ حضرت می‌فرمایند: «فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ» این مال را به سحت بگیرد حلال

نیست حتی اگر حقش باشد، اگر به دست سلاطین وقت بخواهد این را بگیرد بر او حرام است؛ ابراساس آیه [«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» شما تحاکم را به سمت طاغوت نبرید. این‌ها تحاکم به سمت طاغوت بردند در حالی که امر شده بودند که این کار را نکنند. بعد از حضرت می‌پرسد که چه کار بکنیم؟ حضرت می‌گویند: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»؛ بروید در خودتان یک صاحب‌نظر در حلال و حرام پیدا بکنید. من او را حاکم شما می‌کنم. بیایید حول محور خودتان جمع بشوید و اگر او به عنوان صاحب نظر در حلال و حرام حرفی زد حرفش را به عنوان فصل الخطاب عمل نکنید «فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدٌّ» حکم ما را خفیف کردید و ما را رد کردید! «وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ هر کس او را رد کند، من امام صادق را رد کرده و کسی که من را رد کرده باشد خدا را رد کرده که یعنی شرک به خدا.

آدم در این فرهنگ می‌بیند از آن احکام پایین تا حکم بالا (امور سلطانیه) به دلیل «منکم» باید از یک خبره‌ای درون نظام اسلامی استفاده کرد. این‌جا یک خبره‌ای از میان خودتان پیدا کنید که قیمت آهو را بداند. این فرهنگ خرده خرده ما را درگیر خودمان می‌کند و می‌فهمیم در درون خودمان باید مسائل را حل بکنیم. خدا حتی این قدر هم «سبیل للكافرين على المؤمنين» نمی‌پسندد که «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛ خدا برای کافرین راه ورود بر مؤمنان قرار نداده. آقای مهندس! برو سدسازی یاد بگیر که ما دست‌گدایی جلوی این‌ها دراز نکنیم و او را تا این حد وارد بحث «حکم» نکنیم. دانشگاه شریف معروف است به «ترمینال غرب» ما در این دانشگاه زیاد به آن‌ها گفته‌ایم و کماکان می‌گوییم که وقتی می‌شوید کتاب (کاتبان) و لشگری بنی امیه و کارهای دفتری آن‌ها را انجام می‌دهید، شما دارید حکومت این‌ها را تقویت می‌کنید. امام صادق می‌گوید: اگر شما نبودید «لَمَّا سَلَبْنَا مِنَّا الْحَقَّ»؛ این‌ها حق ما را نمی‌خوردند. شما دارید پیچ‌های این‌ها را سفت می‌کنید. این بچه‌های بیچاره دانشگاه شریف هم سرشان را پایین می‌اندازند و خارج می‌روند و فکر می‌کنند دارند پروژه انجام می‌دهند! نمی‌داند که آن‌ها سنت سنت خودشان را محاسبه می‌کنند و نمی‌گذارند زیر

این پروژه آب برود! تا تو آن جا یک دکتر بگیر، ده تا کار آن‌ها را راه انداخته‌ای! فکر نکن آن‌ها پول دادند که به تو بارک الله بگویند، یا این که تو درس بخوان چون که ما عاشق علم هستیم!

این منصور دوانیقی برای این به دوانیقی مشهور شده که خیلی خسیس بوده. به کوچک‌ترین سکه‌ها دانق می‌گفته‌اند؛ یعنی «منصور دوزاری» بعد همین منصور دوزاری برای دشمنی اهل بیت هزار هزار دینار و درهم خرج می‌کرده! پس معلوم است که یک چیزی هست دیگر!

او مغز خر نخورده که به تو Fund (بورس) بدهد! مطمئن باش چهار تا پروژه نظامی و چه و چه از دل تمام این پروژه در می‌آورد و تو داری پازل دشمن را پر می‌کنی! حواست باشد که داری چه کار می‌کنی؟ مگر این زندگی چقدر ارزش دارد که بابت یک مدرک دکتر طرف می‌رود در پازل دشمن و طراحی می‌کند و در میدان او بازی می‌کند و بعد هم می‌گوید: ما آن‌جا الحمدلله دعای کمیل می‌خوانیم! همین‌ها بودند که حق ائمه خورده شد! یکی دفتری بوده. یکی سپاه آن‌ها را تجهیز می‌کرده و همه هم دارند به بنی امیه فحش می‌دهند!

در متن روایت هست که تو می‌روی در بانک بنی امیه سرمایه‌گذاری می‌کنی که اگر در بانک این‌ها پول نمی‌گذاشتی، فقط پول خودشان می‌ماند. مگر آن‌ها چقدر پول دارند؟! ولی همه‌تان پولتان را گذاشتید بانک بنی امیه؛ چون که می‌گویید کارت‌بانک دارد، تسهیلات دارد، وام می‌دهد؛ یعنی شما یک نظام اقتصادی را با پول گذاشتن در بانک بنی امیه داری سرپا می‌کنی؟ اگر شما سرمایه‌گذاری نمی‌کردید این اتفاقات نمی‌افتاد!

خیلی نکته‌ی زیبایی در این آیه هست. گاهی از قسمتی از این آیات لذت‌هایی می‌تواند برد و دریافت‌هایی بکند. این که اهل خبره‌ای برای حیوانات قیمت بگذارد از «ذَوَا عَدَلٍ مِّنْكُمْ»؛ از خودتان باشد که حکم خودتان باشد. «هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ»؛ این را به صورت قربانی به کعبه برسانید.

در این آیات بحث‌های فقهی مربوط به خودش را باید کرد. از این قید «بَالِغَ الْكَعْبَةِ» معلوم است که مربوط به احرام حج عمره است، نه تمتع؛ چون اگر کسی در حج تمتع صید بکند باید کفاره‌اش را به «منا» برد و نباید در حرم بیاورد. این هم از ظرافت‌های خود آیه است. می‌دانید که مُحْرَم شدن در مواقیت انجام می‌شود؛ مثلاً کسی در مدینه اول یا مدینه دوم باشد در ذُو الْحَلِيفَةِ یا مسجد شجره محرم می‌شوند. جایی که دارد احرام می‌بندد،

منطقه حرم نیست. نکته‌ای که هست «وانتم حرم» است نه این که در حرم است. در حالتی که مُحرم هستید، نه در منطقه حرم. منطقه ادنی الحل منطقه‌ای است که از آن به بعد بدون احرام نمی‌توانید وارد بشوید.

### مکه کانون توجه، کانون اقتصادی

«هَدْيًا بِالْعُكْبَةِ»: روایاتی در این باره می‌شود دست و پا کرد و شواهد قرآنی هم هست که قربانی را در خود مسجد الحرام نمی‌شود ذبح کرد، ولی باید آن را به مکه برساند و بین فقرای مکه تقسیم کند. متأسفانه مکه دست آل سعود است. یکی از جاهایی که به سرعت باید فتح شود این جاست. جایی که نگاه تمام جهان باید به سمت این جا باید باشد. یک عالم است و یک مکه. این نگاه قرآن است در بحث کعبه و مکه. برای همین مکه منطقه ظهور است. مکه جایی است که «يُجَبِّي إِلَيْهِ نَمْرَاتٌ كُلَّ شَيْءٍ» (قصص: ۵۷)؛ باید همه ثمرات برود در مکه و مکه به عنوان قطب اقتصادی باید شناخته شود؛ یعنی مکه کانون اقتصادی و کانون توجه بشود.

«أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ»؛ قیمتی که قربانی پیدا می‌کند به عنوان طعام مساکین یک مدل اندازه گیری دارد که از آن اندازه طعام مساکین را می‌فهمیم و اندازه‌گیری این با ۶۰ روز روزه فرق دارد. «أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا»؛ یا این که معادل آن باید روزه بگیرد که خودش محاسبه‌ای دارد که هر قدر مُد طعام بود، معادل آن باید روزه بگیرد، پس باز هم عدد ندارد. عدد آن بستگی به آن خبره دارد که چقدر تعیین کرده.

«لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ»؛ تا این که بچشد وبال امرش را؛ یعنی او را با وبیل بکوبند تا زنگارهایی که از این کار به خودش بسته زدوده شود.

نکته دیگر این که «أَوْ» معنای تخییر می‌دهد، ولی وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این کفاره‌ها در این آیه ترتیبی است؛ یعنی به ترتیب این، اگر نشد، بعدی! ممکن است بگویید این با ظاهر قرآن متفاوت است! جواب این است که در علم حروف این بحث را داریم که گاهی ما در قرآن «أَوْ» داریم که به معنی تنويع است و نه تخییر؛ یعنی دارند فقط انواع مختلف آن را می‌گویند. شاهد مثال آن هم سوره مائده آیه ۳۳ است: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ»؛ جزای محارب این است که یا کشته می‌شود، یا به دار آویخته می‌شود، یا دست و پایش چپ و

راست زده می‌شود. این جزاها براساس نوع محاربه‌ای است که کرده و لذا این «أو»ها تخییری نیست، بلکه برای تنويع است و فقط دارد انواع مجازات را بیان می‌کند و این‌ها منافاتی با تخییری نبودن، و ترتیبی بودن ندارد.

### عفو بعد از گناه و عفو بعد از حکم حرمت

در ادامه آیه ۹۵ دارد: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» در مقابل «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» است. اگر این دو در مقابل هم معنا بشود، به احتمال زیاد «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» به این معناست که از قبل از این که حکم «قتل صید در حالت احرام» بیاید، خدا از کسانی که این کار را کرده‌اند گذشته است.

در این آیه نکته مهمی لحاظ شده که اگر آیه ۲۲ و ۲۳ سوره نساء را ببینید، به این نکته پی می‌برید.

بعضی خواسته‌اند این «ما سَلَفَ» سوه مانده را با این «ما سَلَفَ» نساء یکی بدانند.

«وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا» (نساء: ۲۲)؛ نکاح نکنید

با منکوحه‌ی پدر مگر آن چه که گذشته که این فاحشه و گناهی بزرگ است، ولی خدا از شما گذشته.

این‌ها گذشتن‌های وضعی است؛ یعنی آثاری که بر نکاح بار است، بر این مورد بار است؛ یعنی این همان نکاح

است و احتیاج به جدایی نیست. آیه بعدش هم باز همین است که وقتی محرمات را می‌گویند می‌رسد به این‌جا

که «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (همان: ۲۳)؛ جمع بین دو خواهر هم نکند مگر آن چه که گذشته که

منظور احکام وضعی مابین این‌هاست که باید بر همان باقی بمانند.

این یک بحث «ما سَلَفَ» است، ولی در آیه مورد بحث ما «ما سَلَفَ» منظور این نیست که امری بر حکم

وضعی خودش باقی است. این‌جا دارد خدا می‌گوید: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»؛ کسی که این کار را انجام داد، خدا عفو

کرد، در حالی که در آن آیه بحث عفو نبود بلکه بحث وضعی بود، پس اگر بحث عفو مطرح است، کجا مطرح

است؟ جایی که گناه وجود داشته باشد و اگر گناه وجود داشته باشد، باید حکم حرمت وجود داشته باشد و این

یعنی آیه مربوط به این نکته نیست که در گذشته قبل از این که حکم حرمت بیاید خدا از او گذشته، در آن‌جا

بحث‌های وضعی مطرح است و می‌گویند: این ازدواج برمدار قبلی باقی است و الان لزومی به طلاق نیست و این

ممکن است، ولی اگر می‌گویند: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»؛ یعنی گناهی بوده و خدا عفو کرده. اگر گناهی بوده و خدا

عفو کرده، معلوم است این عفو بعد از آمدن حکم حرمت است و این با آن مورد یکی نیست و معنی‌اش این می‌شود که «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»؛ کسی که بعد از این حرمت این کار را انجام داد و کفاره داد خدا از او گذشت.

### کفاره از الطاف خداست

(۹۵): «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»؛ اگر یک بار دیگر این کار را بکند، خدا از او انتقام می‌گیرد. این جا دیگر عفو وجود ندارد و در این نکته‌ای وجود دارد: کسی که به راحتی می‌گوید: گناه می‌کنم و کفاره‌اش را می‌دهم، این جور نیست که این حالت قابل بخشش باشد، حتی ما روایاتی داریم (نمی‌خواهم بگویم که براساس آن فتوا هست که البته فتوا هم هست) می‌گویند: اگر کسی دفعه‌ی دوم این کار را بکند، دیگر کفاره ندارد؛ یعنی بابایت را در خواهم آورد! نه این که دفعه اول بد بود حالا که دیگر راه افتادی مهم نیست! «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» و این یک نکته‌ی معرفتی دارد و آن این که کسی به خودش نگوید که «من گناه می‌کنم و توبه می‌کنم» ممکن است خدا بعد از یک مدتی کفاره کار را به سمت طرف نیاورد و چنین لطفی به او نکند که «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» (همان). این می‌رود و در طبقه‌بندی آیاتی قرار می‌گیرد که دارد: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام: ۴۴)؛ اگر پافشاری بکند، ما دیگر در تمام نعمت‌ها را بر او باز می‌کنیم. دیگر به او پيله نمی‌کنیم و لذا این باز کردن در نعمت به این معنی نیست که داریم تحویل می‌گیریم؛ چون گاهی دارد «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ» (اعراف: ۹۶)، این مال زمانی است که افراد تقوا به خرج می‌دهند و لذا برکات بر آنان می‌فرستیم و گاهی دارد: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ دیگر این جور نیست که کفاره بگیریم و حالت را بگیریم. این جا جایی است که به طرف می‌گویند: «تَمَتَّعُوا» و این بهره‌مندی همیشه چیز خوبی نیست. یک موقع به مریضی پرهیز؛ یعنی تقوا می‌دهند؛ چون می‌خواهند خوب بشود، ولی یک موقع مریضی در آخر عمرش است و دکتر می‌گوید: شما دیگر پرهیز نداری! هرچه خواست به او بدهید؛ مثلا این دو روز آخر اذیتش نکنید؛ چون این دارد می‌میرد. دکتری که پرهیز می‌دهد مال وقتی است که امید به خوب شدن مریض دارد، ولی اگر دیگر پرهیز نمی‌دهد و می‌گوید: «تَمَتَّعْ»؛ یعنی شما دیگر آزاد هستی و این یک تهدید است، تحویل گرفتن که نیست! لذا این می‌رود در مجموعه آیاتی قرار می‌گیرد که حتی بر اساس آن



فتوا هم داریم که اگر کسی دومین بار این کار را انجام بدهد، دیگر کفاره ندارد. «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ»<sup>۵</sup> دیگر کارش با کرام الکاتبین است. حال چرا باز خدا نسبت به این منطقه این قدر حساسیت نشان داده که بار دومش را دیگر تحمل نمی‌کند؟ یک بار کردی هیچ نگفتمت، ولی وقتی می‌گویم در این منطقه جفتک نینداز! نینداز! اگر متعمدا دومین بار چنین کاری بکنی «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ».

آن فرایند را دقت کنید که اگر خدا ما را دوست داشته باشد، در خطاهایمان می‌زند زیر گوشمان و گرنه ...  
آشیخ رجبعلی خیاط می‌خواسته برود آن طرف خیابان مکروهی انجام بدهد، یک قافله شتری داشته رد می‌شده، شتر آخری یک لگد می‌پراند و بادش به صورت آشیخ رجبعلی خیاط می‌خورد، شیخ به مسجد به تضرع و ابتهاج می‌رود که به او می‌گویند: تو می‌خواستی مکروه انجام بدهی. می‌گویند: انجام ندادم که! می‌گویند: لگد نخوردی که! این چیزها برای چنین ارواح لطیفی است و حواس خدا خیلی جمع است. خدا هر که را بیشتر دوست داشته باشد...<sup>۵</sup>

روایت هم داریم که اگر مؤمنی پایش به سنگی خورد و خون آمد، فکر کند ببیند چه کار کرده؟! این است که روی کوچکترین کارها در دعای کمیل می‌خوانیم «وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»؛ خدایا چهارچشمی ما را بپا! نگاه بکن ببین من دارم چه کار می‌کنم! ما را ول نکن که مثلا برو یک جوری درس بخوان!  
«وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» این از چیزهایی است که خدا با اسماء جلالی وحشت آفرین برخورد می‌کند. خدا انتقام می‌کشد اگر این‌گونه باشد.

## صلوات!

---

۱. لو حملت الناس على تركها و حولتها الى مواضعها و الى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرق عني جندی حتى ابقى وحدي او قليل من شيعتي

۲. درباره قید غالبی و قید احترازی گفتیم که قیود احترازی برای این است که مثلا وقتی شما می‌گویید عالم عادل یعنی عالم تقسیم می‌شود به عادل و غیر عادل. اصل در قید همین است. آدم از قید همین را می‌فهمد. قیود توضیحی فقط توضیح می‌دهند؛ مثل «ويقتلون النبيين بغير حق» کسانی که نبی می‌کشند بناحق و گرنه قتل انبیاء دو مدل نداریم که یکی بحق و یکی بناحق! قیود غالبی: مثلا در آیه‌ای که محرمات الهی را دارد ذکر می‌کند می‌گوید: «و

ربائبکم اللاتی فی حجورکم»؛ با آن ربیبه‌هایی (دختر زن) که در خانه شما هستند هم نمی‌توانید ازدواج کنید و آن‌ها هم محارم شما هستند. فی حجورکم قید غالبی است؛ یعنی ربیبه‌ای که در دامن شما بزرگ شده. این ربیبه چه در دامن شما بزرگ شده باشد؛ مادرش را به همسری گرفتید و این دختر بچه در دامن شما بزرگ شده، یا حتی دختر بزرگ بوده و شوهر هم کرده، هر دوی این ربیبه‌ها جزء محارم هستند. این «فی حجورکم» قید غالبی است؛ یعنی غالباً این جوری است که معمولاً وقتی کسی مادر دختری را به همسری گرفته این دختر کوچک بوده و این را هم به خاطر وجود حکمت‌هایی می‌گویند؛ مثلاً می‌خواهند بگویند این شبیه دختر خودت است در دامن خودت بزرگ شده، با این نمی‌شود ازدواج کرد

۳. صلوات در هر جا یک معنی خاصی دارد و لزوماً به معنی صلوات فرستادن نیست؛ چون داریم «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» خدا که صلوات نمی‌فرستد «هو الذی یصلی علیکم و الملائکه لیخرجکم من الظلمات الی النور»، اثر صلوات خدا و ملائکه بر انسان این است که انسان از ظلمات به سمت نور خارج می‌شود. از این حرکت کورمال کورمال به سمت یک حرکت روشن خروج می‌کند. زیاد این معنا را در قرآن داریم که ملائکه استغفار می‌کنند و صلوات می‌فرستند، هوای آدم را دارند. این که آدم سیر حفاظت ملکی دارد. «ان صلاتک سکن لهم»؛ دعای تو باعث آرامش می‌شود. صلوات و دعای پیامبر و ملائکه بر انسان موجب تثبیت، سکونت و آرامش می‌شود. اگر بخواهید آیات را شبیه‌سازی بکنید، داریم «مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من انفسهم»؛ کسانی که برای رضای خدا انفاق می‌کنند و برای این که با این انفاق خودشان یک ثبات نفسی پیدا بکنند. کسانی که هزینه می‌کنند و نه فقط پول که خودشان را انفاق می‌کنند که این از همه مهم‌تر است. انفاق می‌کند و خودش تثبیت می‌شود؛ یعنی وقتی خودش را در راه رضای خدا رها می‌کند، اتفاقاً خودش تثبیت می‌شود. این که داریم «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا و فی الآخرة»؛ این‌ها قول ثابت دارند در حیات دنیا و آخرت. در دنیا و آخرت یک چیز می‌گوید و محکم هم می‌گوید. این‌ها همان اصحاب کهف هستند که می‌خواستند وسط کفر بلند شوند و فریاد خدا بزنند. و دارد که «وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض»، دل آدم گاهی می‌لرزد منتها وقتی بلند شد یک کاری کرد، حرفی زد و دلش تکان نخورد، احساس می‌کند آن‌جا دلش در چنگ خدا بود «وربطنا علی قلوبهم»؛ ما دلش را گرفته بودیم که تکان نخورد «اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات»؛ وقتی بلند شدند و آن فریاد را زدند، دلشان به دست ما بود.

۴. مقبوله عمر بن حنظله حدیث معروفی از امام صادق (ع) است که در مباحث مهم فقه و اصول مانند تعارض ادله و ولایت فقیه مورد استفاده قرار گرفته است. راوی این حدیث عمر بن حنظله است و در آن از امام (ع) درباره وظیفه شیعیان در امر قضاوت و شیوه ترجیح اخبار متعارض سوال نموده است. عن عمر بن حنظله: قال سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة یحل ذلک؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سَخْتًا وَ إِنُّ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ. قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قال: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فَإِذَا حَكَمَ بِحَكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحَكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضاوت برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: هر که در مورد دعاوی حقی یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ . پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور ببینند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده‌اند و کسی به ما پشت کند به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است .

۵. در یک جمعی خیلی بچه‌تر از الان که بودیم و کلاس ژیمناستیک می‌رفتیم، یک مربی داشتیم که خیلی به ما علاقه داشت؛ احتمالاً ما شاگرد خوبی بودیم. به ما گفت: روی این تخته‌ها یک پشتک بزن! بعد ما آمدیم که فیگور بگیریم دو تا پشتک زدیم و مربی خواباند زیر گوشم! گفت: همان که می‌گویم انجام بده! کار زیادی نکن! خلاصه «هر که در این بزم مقرب‌تر است/ جام بلا بیشترش می‌دهند» این مال همین حرف‌هاست.